

دو ظرافت و زیرکی اشارات

مرتضی ممیز

ما زیرکی را دوست داریم. ما ایرانی‌ها، تیزهوشی و تیزیینی توأم با پاکدلی را زیرکی می‌گوییم، زبیلی چیز دیگری است، مرحله بعد جَلَبی است، مرحله بعدی سیاستمداری است. همین طور تا آخر کم‌کم اطمینان ما به صاحبان این صفات کم و کمتر می‌شود و میزان صداقت آن‌ها هم همین طور.

ما زیرکی را دوست داریم زیرا زیرکی اسلحه ما ملت بدون امنیت است. با زیرکی خودمان را حفظ کرده‌ایم. با زیرکی حریف دشمنان شده‌ایم و حتی آن‌ها را واداشته‌ایم ما را تحسین کنند و در فرهنگ ما محو شوند. تاریخ ما پر از این تجربه‌هاست. همچنین تاریخ ما پر از افراد زیرکی است که نه شمشیر داشته‌اند و نه تفنگ. بازوهایشان خیلی لاغر بوده است و گردنشان خیلی نازک و زبان سرخ شیرینی داشته‌اند. مردم را وامی‌داشته‌اند طرف را ریشخند کنند، و طرف را هم خوشحال کنند و حتی او را هم به خنده و حتی به قهقهه زدن می‌انداختند. ما بیشتر دوست داریم لبخند بزینم چون لبخند زدن معنی و مفهوم دارد. در لبخند زدن زیرکی است ولی قهقهه زدن یک بُعدی است، تو خالی است.

حرف‌های عبید زاکانی آدم را به قهقهه نمی‌اندازد. ملانصرالدین کسی را از خنده روده بر نکرده است. کریم شیرهای هم فقط ناصرالدین شاه را از بس می‌خنداند به گریه می‌انداخت. ملت ما بیشتر دوست دارد لبخند بزند. عادت ندارد با صدای بلند بخندد. یعنی در تمام تاریخ به او

اجازه نداده‌اند که از ته دل بخندد و اگر موقعیتی پیش می‌آمده است که دوست داشته بخندد زود خنده‌اش را کنترل می‌کرده و اغلب سعی می‌کرده با چشم‌هایش بخندد، چون با چشم‌هایش خیلی حماقت‌های دو روزه را می‌دیده است - این نیز بگذرد.

شاید اگر ملت ما آزاد بود که حسابی به ریش همه بخندد و تمام متلک‌ها و جوک‌های خودش را جمع می‌کرد و می‌نوشت و ضبط می‌کرد، ایران گلستان نمی‌شد، جوکستان می‌شد. چون در این مملکت اگر مایه نداشته باشی مردم ریشخندت می‌کنند، برایت جوک می‌سازند، جبروت تو خالی‌ات را رنگ می‌کنند. اصلاً جبروت را زرد می‌کنند. الان که فکر می‌کنم می‌بینم شاید من متوجه همه زیرکی‌های مردم نشده‌ام، شاید متوجه کنایه آن‌ها از گلستان و گل گفتن و گل شنیدن نشده‌ام. چون ملت ما هیچ وقت شمشیر را از رو نمی‌بندد. با زیرکی حرف می‌زند و با زیرکی باید حرف آنان را شنید. نباید شنید، باید فهمید. حرف مردم را باید فهمید در غیر این صورت آن حرف شنیدنی نیست، باد هواست - هر چند که مردم با ظرافت به باد هم جهت می‌دهند.

در چنین فرهنگی، همه چیز با ایماء و اشاره است. معیار، پیش‌موسست. باید فکر کرد، باید دقیق شد. باید ظریف دید. در غیر این صورت هنر نکرده‌ای. هنر یعنی همین.

و این کاری که کامبیز درم‌بخش هم کرده است.

کامبیز دو جور کار کرده است: یک جور کار فرهنگی سازی کرده و یک جور مینیاتورسازی. این جور کار کردن همیشه بین ما ایرانیان رسم بوده است. ابتدا فکر کرده‌ایم که مرغ همسایه غاز است - کسی چه می‌داند؟ شاید هم مرغ همسایه راه و مفری است که به طور سمبلیک غاز نمایانده شده - این را باید مطالعه کرد، زیرا هر کس که می‌آید قبلی‌ها را خراب می‌کند. سند و مدرکی باقی نمی‌گذارد، نابود می‌کند و با خاک یکسان می‌کند. علی می‌ماند و حوضش. دوباره روز از نو روزی از نو. آستین‌ها را بالا می‌زنیم و از نو طرح دیگری در می‌اندازیم. اغلب ابتدا به دست همسایه نگاه می‌کنیم، بعد به خود می‌آییم و خودمان می‌شویم. این جاهاست که بین هنر هخامنشی با پارتی، پارتی با ساسانی، ساسانی با بعدی و بعدی با بعدتر سکنه می‌افتد - هر چند سر نخ و مایه یکی است.

برگردیم سر کار کامبیز درم‌بخش:

کامبیز در فرهنگی سازی‌ها در کوتاه مدت به خود آمده است: ساده، مختصر و مفید. در این دوره او به اندازه چند نمایشگاه کار کرده، به آن اندازه که همه به تنهایی در روزنامه‌ها کارش را با دقت می‌دیدند بلکه به نمایشگاه‌هایش هم می‌آمدند تا شاید کارهایی را که «سانسور» چاپ نکرده، آن جا ببینند.

کامبیز در این طرح‌ها به خوبی با لحنی روشنفکرانه حرف می‌زند. حرف‌های کلی سطح بالا که در تمام جهان می‌زنند، هر جا که زور هست و سانسور هست. هر جا که ماشین به جای آدم فکر می‌کند. هر جا که تلویزیون نقش قیف را بازی می‌کند. هر جا که گلدان نشانه باغ و طبیعت متمدن است. هر جا که دو نفر دوستانه دست می‌دهند تا دست‌های یکدیگر را خرد کنند. هر جا که همه جا هست و ایران به طریق اولی.

طرح‌های او با این مضامین پختگی تکنیکی خوبی دارد. درجه یک است. حرف ندارد. وقتی در یک مجله فرنگی چاپ می‌شود، دست کم رودست کار فرنگی‌ها می‌زند. این نکته جالبی است که ما وقتی کارمان در مطبوعات فرنگی چاپ می‌شود، پوست می‌اندازیم. تولد واقعی پیدا می‌کنیم و به خودمان می‌آییم. روی پایمان می‌ایستیم. همان جایی که از اول باید می‌ایستادیم و دنباله زنجیر میراث و سنت را می‌گرفتیم و می‌ساختیم و ادامه می‌دادیم.

در این زمان است - گمانم ۱۳۵۵ - که کامبیز به مینیاتورهای سیاهش می‌پردازد. این طرح‌ها بدون آنکه لحنی روشنفکرانه داشته باشد، متفکرانه است. ظرافت لحن مینیاتورهای ایرانی را پیدا می‌کند و اشارات هنرمندان گذشته ما را به زبان حال ترجمه می‌کند. پشت سکه را نشان می‌دهد:

در آن طرف سکه، نقاشان ما با زیرکی در باغ سبز را نشان داده‌اند. همه چیز را زیر تیغ سانسور و تبلیغات حکومتی وقت، زیباتر از واقعیت ساخته‌اند.

حتی کمال‌الدین بهزاد وقتی مردم عادی را در موضوعات و کارهای زندگی‌شان نقاشی می‌کند، آن چنان فضا را هنرمندانه رنگ‌آمیزی می‌کند که «حاکم» محور تماشای زیبایی‌های فرم و ترکیب‌بندی بسیار سحرانگیز نقاشی شود و متوجه اشاره هنرمند به شکل و لباس و پابرهنگی رعیت نگردد. با این زیرکی نقاشی او ماندنی می‌شود و امروز به دست ما می‌رسد. اگر غیر از این بود و هنرمندان ما می‌توانستند واقعیت‌ها را نشان بدهند، در هنر و ادبیات و گفتار ما اغراق وجود نداشت و ایماء و اشارات در زبان هنر ما نبود. زبان هنر ما زبان ایماء و اشارات است. زبانی مملو از سمبل‌ها و نشانه‌هایی که غیرمستقیم حقایق را می‌گویند. با تعارف می‌گویند. هیچ‌گاه کسی واقعیت را رک و پوست‌کنده به دوستش هم نمی‌گوید. عادت دارد که نگوید. اجازه نداشته است که غیر از این عادت کند.

و کامبیز هم در مینیاتورهای سیاهش واقعیت‌ها را آن چنان با ایماء و اشاره توصیف می‌کند که نسل اندر نسل اخلاف او کرده‌اند. بنابراین طرح‌های او را مثل هر اثر ایرانی دیگر نباید توضیح و توجیه کرد؛ چرا که اهمیت یک اثر در آن است که خود ابعاد مختلفش را تفهیم کند و اهمیت یک هنرمند در آن است که بداند برای چه کسانی چگونه حرف بزند. در این صورت است که او

می تواند با صداقت و زیرکی داستان زندگی مردم را استادانه برایشان تعریف کند و به نظر من این مرحله پختگی هنرمند در کارش است.

کامبیز در مینیاتورهای سیاهش در این مرز و در این خط حرکت می کند. وقتی هنرمند در این خط افتاد، اوج گرفتن کار او آغاز می شود و تا آن جا ادامه می یابد که بتواند زیرکی را در حد اعلا متبلور کند. بتواند در مقابل دشمنش ضربه ناپذیر شود. خلع سلاحش کند و دشمن را وادارد که حتی برایش کف هم بزند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

انتشارات روشن مهر منتشر کرد:

- جستجوی خوش خاکستری / مصطفی صدیقی / ۲۷۰ صفحه
- ایرج زبردست خیامی دیگر / گردآورنده مریم روشن / ۶۴ صفحه
- گلی از گلستان (شرح و ساده نویسی گلستان) / بکوشش سید حسن بنی طباطبائی / مقدمه و ویرایش بهاء الدین خرمشاهی / ۳۱۲ صفحه

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات تلفن: ۱۹ - ۸۸۷۹۴۲۱۸